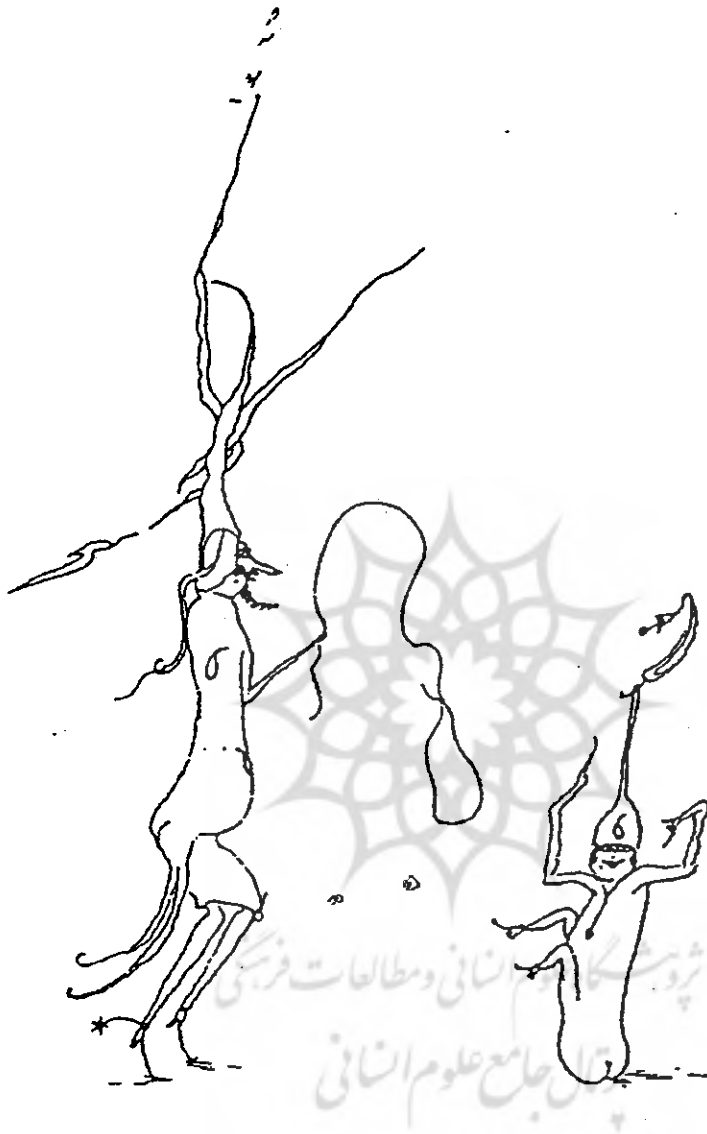


# مطایبات عید زاکانی

مصور شده بوسیله اردشیر محمص\*



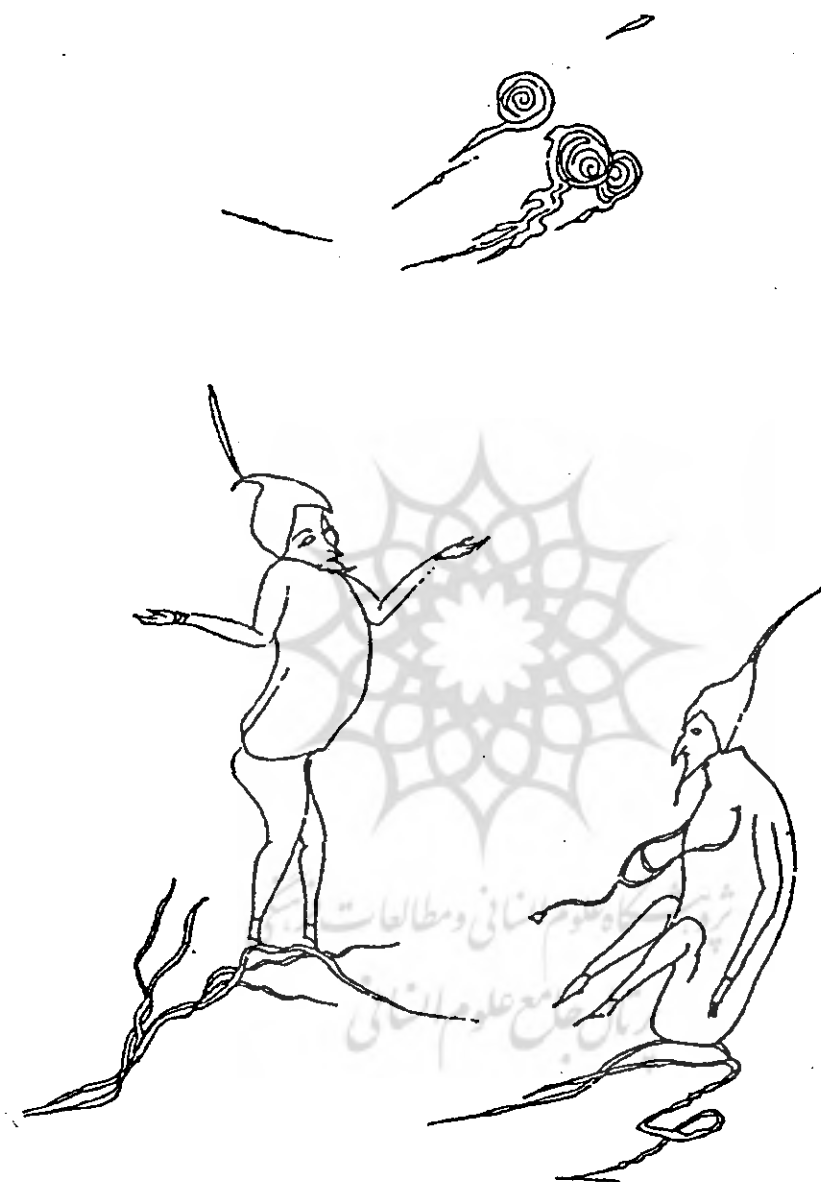
• اردشیر محمص، هنرمند بزرگ روزگار ما که آثارش بارها در نمایشگاه‌های جهان تحسین و اعجاب هنرشناسان و هنردوستان طراز اول را برانگیخته است، اینک، از راه لطف چند طرح مربوط به «مطایبات عید زاکانی» را که تا بحال در جایی بیچاپ نرسیده، به مجله ایران شناسی اهداء کرده است. این پنج طرح در این شماره از نظر خوانندگان می‌گذرد.



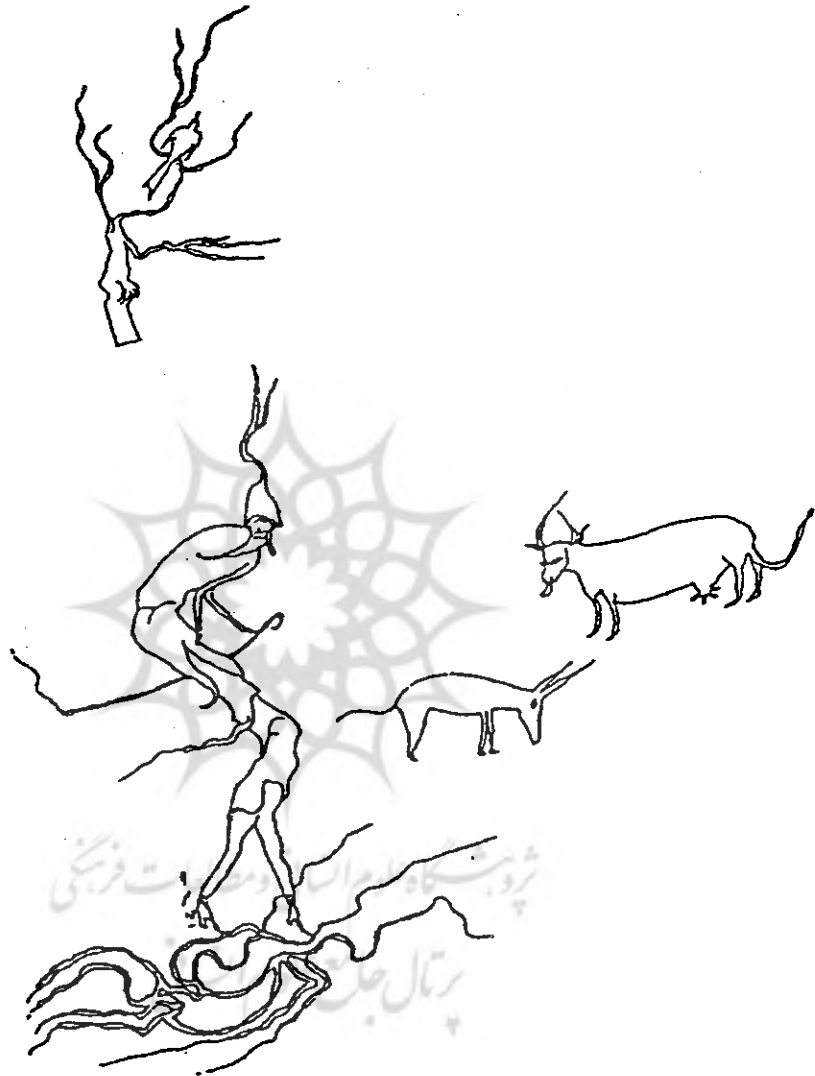
لولی با پسر خود ماجرا می کرد که تو هیچ کاری نمی کنی و عمر در بطلت به  
می بری. چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن و رسن بازی تعلّ  
کن تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمی شنوی، به خدا تورا در مدرسه اندازم تا آ  
علم مُرده ریگ ایشان بیاموزی. دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبا  
بمانی و یک جواز هیچ جا حاصل نتوانی کرد.



عسان شب به قزوینی مست رسیدند. بگرفتند که برخیز تا به زندانت بریم. گفت  
اگر من به راه توانستی رفت، به خانه خود رفتی.



قلندری نبض به طیب داد. پرسید که مرا چه زنجی ست. گفت تورا زنج گرمسنگی  
 است و او را به هریسه مهمان کرد. قلندر چون سیرشد، گفت در لنگر ما ده یار دیگر  
 همین زنج دارند.



روستایی ماده گاوتی داشت و ماده خری با کوزه. خربمرد، شیر گاو به کوزه خرمی داد و ایشان را شیر دیگری نبود و روستایی ملول شد. گفت: خدایا، تو این خر کوزه را مرگی بنده تا عیالان من شیر گاو بخورند. روز دیگر در پایگاه رفت. گاو را دید مرده. مردک را دود از سر برفت. گفت: خدایا، من خر را گفتم. تو گاو از خرباز نمی شناسی!